



دشت میناب بعد از انتقال آب رودخانه میناب به بندرعباس در فروردین افتاد

کاش «احسان عبدی پور» همچنان زبان آدم‌های زخمی بماند

کار کارستان راویان محلی

گزارش

زهراکشوری

دبیر گروه زیست بوم

کاش «احسان عبدی پور» همچنان زبان آدم‌های زخمی بماند. زبان ماشو چنگال‌ها، راجرها، دوکوها و لفته‌ها (شخصیت‌های داستان‌هایش) زبان آنهايي که خیلی زخم دارند و زخم‌هایشان شیک نیست. که لباس‌های پاره و مندرس از پس پوشیدن‌شان برنمی‌آید. زخم‌هایی که هیچ نسبتی با محله‌های بالای یک شهر ندارند. آنهایی که محله‌های متوسط شهر، عارشان می‌آید تا دربارشان حرف بزنند. همه چیزشان در یک کوجه تنگ و ترش جمع می‌شود. «هن» می‌دانم و اگر اجازه داشته باشم بگویم «ما می‌دانیم» که همه «بوشهر» آنچه عبدی پور می‌گوید، نیست ولی آنچه او از بوشهر می‌گوید، خیلی چیزها در خود دارد. صورت مساله‌های پاک‌شده‌ای در خود دارد که خیلی چیزها را می‌گوید. حل نشده‌اند و زخم‌هایشان کش آمده و از بوشهر به شمال و جنوب کشور هم رسیده است، مثلاً داستان همین «شوتی‌ها» از کجا شروع شد؟ عبدی پور با زبان داستان می‌گوید کجا محیط زیست زخم خورد و چرا؟ این را می‌توان با سندن و مدرک هم گفت. نه اینکه بخوام این نوشته را به زور کلمات به صفحه «زیست بوم» مرتبط کنم. او از دنیا و جهان بزرگ آدم‌های فراموش شده می‌گوید که بزرگی و عمق‌شان هیچ نسبتی با حساب و کتاب‌های سطح تعریف‌شده زندگی‌های مثلاً «پرومند» امروزی ندارد. آنهایی که زخم، نامرئی‌شان کرده است. که همه‌شان هم در بوشهر جمع نشده‌اند. کاهش چند «احسانو» هم در هرمزگان بود. در سیستان و بلوچستان بود. در خوزستان بود. در لرستان بود. در کهگیلویه و بویراحمد بود. در کرمانشاه و ایلام و کردستان بود. در خراسان جنوبی و شمالی هم بود. این یک نفرها، این آدم‌ها، گاهی ارتش‌های تک نفره‌اند. مثلاً در دوره دولت حسن روحانی، یک پسر جوان بلوچ آمد تو توئیتر بیست نشست و انقدر از زیبایی‌هایی سیستان و بلوچستان نوشت که یکباره آن سایه سستگین «ناامن» بودن از روی این تکه زیبایی جنوب‌شرقی کشور برداشته شد. آمد نشست و نوشت: «به ترک سفر کنید». تا همه دهانشان باز بماند از زیبایی ساحلی کویری در چابهار که کمتر کسی از آن سراغ داشت. آن «یک نفر» کاری کرد که در همه این سال‌ها، سازمان میراث فرهنگی و بعدها وزارت میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی از پس انجام دانش برنیاامه بود. این «یک نفرها» گاهی کاری می‌کنند کارستان.

یک احسانو در میناب

مثلاً کاش یک «احسانو» (خیلی از جنوبی‌ها به آخر اسم‌ها «و» اضافه می‌کنند) در هرمزگان بود که از «رودخانه میناب» می‌نوشت ... می‌نوشت که میناب هم یک رودخانه داشت به عظمت رودخانه «زاینده‌رود»

و به اهمیت «دریاچه ارومیه» اما انتقال آب آن به بندرعباس، خشک‌اش کرد. برداشت‌کنندگان شن هم خاکش را به توبره بردند. بعد وقتی آب را در دهه ۷۰ از میناب به بندرعباس انتقال دادند. فروچاله‌ها به جان دشت میناب افتاد. نخل‌ها خشک شدند.

«دلبر» به «کلسی ویروس» مبتلا شده است

۵ یوز دیگر سالم هستند

زیست بوم / جواب آزمایش‌ها آمد. «دلبر» یوز ماده پروژه تکثیر در اسارت توران به «کلسی ویروس» مبتلا شده است. این ویروس مختص گربه‌سانان است و آنطور که سعید یوسف‌پور، مدیرکل حفاظت محیط زیست استان سمنان به «ایران» می‌گوید: «با از طریق گربه‌سان آلوده منتقل می‌شود و یا سایت را درگیری می‌کند.» او البته خیال همه را راحت می‌کند که ویروس کلسی به دیگر یوزهای حاضر در سایت یعنی آذر، توران، ایران، فیروز و ابریشم منتقل نشده است. البته یوسف‌پور می‌گوید: «پیش از آنکه جواب آزمایش‌PCR آنها را از ابتلای دلبر به کلسی ویروس مطمئن کند جایگاه یوزهای جوان را از سایر یوزها جدا کرده‌اند.» منظور او از یوزهای جوان سه یوز ماده به نام آذر، توران و ابریشم است.

دلبر کوشکی

دلبر، اولین یوزی بود که وارد پروژه تکثیر یوز در اسارت شد. پروژه در همین پارک پردیسان تهران در زمان مدیریت «موصومه ابتکار» به سازمان حفاظت محیط زیست، کلید خورد. دلبر را از پارک ملی توران در سمنان به تهران آوردند و «کوشکی» یوز تر را از میاندشت خراسان شمالی، براساس آنچه از پردیسان به رسانه‌ها رسید جفتگیری آنها یکبار به

بارداری دلبر منجر شد اما دلبر بر اثر عفونت سقط جنین کرد. در نهایت هم جفتگیری آنها به تکثیر یوز منجر نشد. طرح که به سرانجام رسید دلبر و کوشکی از تهران به سمنان انتقال یافتند. کوشکی در بهمن سال ۱۴۰۱ بر اثر کپولت سن در ۱۶ سالگی تلف شد.

دلبر از خورد و خوراک افتاد

دلنگرانی‌ها از وقتی شروع شد که دلبر دیگر چیزی نخورد. محیط زیست تیمی را تشکیل داد تا معلوم کند چرا دلبر لب به غذایی که یوزبان‌ها برایش می‌گذارد نمی‌زند. زیر زبان حیوان زخم بود. ابتدا فکر کردند شاید لیس زدن یخ آبشخوری که حیوان از آن آب می‌خورد باعث زخم شدن زبان حیوان شده است. اما آزمایش خون دلبر نشان از التهاب می‌داد. عامل التهاب مشخص نبود. دامپزشکان احتمال افزایش اوره می‌دادند. برای همین به سمت آزمایش‌PCR رفتند. درمان حیوان هم شروع شد. پیش از آنکه جواب آزمایش بیاید یوسف‌پور به «ایران» گفته است: «وضعیت خورد و خوراک دلبر خوب شده است. اما اگر وجود کلسی ویروس تأیید شود باید تمهیدات ویژه‌ای اندیشید». بعد هم یادآوری کرده است: «ما البته در این مدت کارهایی در سایت تکثیر انجام داده‌ایم.

کرد و فارس و بلوچ همدل و همزبان‌اش است.

احمد محمود

کاری که او می‌کند بی‌شباهت با آنچه احمد محمود در رمان‌هایش کرد، نیست. گاهی فکر می‌کنم اگر عصر اینترنتت به دوره «احمد محمود» نویسنده معاصر ایرانی اهل اهواز می‌رسید، شاید حالا لازم نبود ما خبرنگاران حوزه محیط‌زیست همچنان از تقابل «نفت و نخل» در خوزستان بنویسیم. همین امروز هم می‌شود این بخش از داستان «شهر کوچک‌ما» نوشته احمد محمود در سال ۱۳۵۰ را برداشت و گذاشت ابتدای گزارشی که می‌خواهد از تخریب محیط‌زیست در خوزستان بگوید.

انگار پشت خانه‌های ما هرگز نخلستانی نبوده است!

«امداد یک روز گرم تابستان آمدند و با تبر افتادند به جان نخل‌های بلندپایه. آفتاب که زد، از خانه‌ها بیرون زدیم و در سایه چینه‌های گلی نشستیم و نگاهشان کردیم. هربار که دار بلند درختی با برگ‌های سرنیزه‌ای تودهم و غبار گرفته، از بن جدا می‌شد و فضا را می‌شکافت و با خش‌خش بسیار نقش زمین می‌شد «هو» می‌کشیدیم و می‌دویدیم و تا غبار شاخه‌ها و برگ‌ها بنشیند، خارک‌های سبز نرسیده و لندوک‌های لرزان گنجشک‌ها را، که لانه‌هاشان متلاشی می‌شد، چپو کرده بودیم و بعد، چند بار که این کار را کرده بودیم، سرکارگر، کلاه حصیری را از سر برداشته بود و دویده بود و با ترکه دنبال کرده بود و این بود که دیگر کنار بزرگ‌ها، در سایه چینه‌ها نشسته بودیم و لندوک‌های لرزان را تو مشتمان قشرده بودیم که با حسرت نگاه‌شان کرده بودیم که نخلستان پشت خانه ما از سایه تپی می‌شد و تنه‌های نخل رو هم انبار می‌شد. صد نفر بودند، صدو پنجاه نفر بودند که صبح علی‌الطول آمده بودند با تبرهای سنگین، و غروب که شده بود، انکار که پشت خانه‌های ما هرگز نخلستانی نبوده است.» شاید اگر عصر اینترنتت به احمد محمود می‌رسید حالا «توسعه‌پایدار» در این خاک ریشه زده بود.

زیست شبانه قاچاق

جوان‌های مینابی روایت رسمی از آنچه از راه دریا به کشورهای خلیج فارس می‌فرستادند را قبول نداشتند و می‌گفتند: «ما قاچاقچی نیستیم.» این را توی دشت میناب در سال ۱۳۹۷ که رفته بودم تا از فروچاله‌های بزرگ دشت میناب که شتر توی آنها گم می‌شد، گزارش بگیرم، به من گفتند. گفتند بنویس ما باید بتوانیم دومان از راه دریا تجارت کنیم. بعد بازار تاریخی «میناب» که می‌گویند تاریخ‌اش از صفوی هم آن ورتر می‌رود را نشام دادند. پنجشنبه بازاری که فقط جای خرید و فروش مینابی‌ها و هرمزگانی‌ها نیست؛ و کرمان و

گاهی فکرمی‌کنم اگر عصر اینترنتت به دوره «احمد محمود» نویسنده معاصر ایرانی اهل خوزستان می‌رسید، شاید حالا لازم نبود ما خبرنگاران حوزه محیط‌زیست همچنان از تقابل «نفت و نخل» در خوزستان بنویسیم. همین امروز هم می‌شود این بخش از داستان «شهر کوچک‌ما» نوشته احمد محمود در سال ۱۳۵۰ را برداشت و گذاشت ابتدای گزارشی که می‌خواهد از تخریب محیط‌زیست در خوزستان بگوید.

جیرفت هم آخرین گستره‌اش نیست؛ که شیرازی‌ها هم برای خرید و فروش به پنجشنبه بازار می‌آیند. گفتند ما تاجر، زاده شدیم. بن‌مایه‌های داستان‌های عبدی پور آن‌طور که خودش می‌گوید، رگه‌هایی از واقعیت دارد اما آدم‌هایش واقعی است که می‌توان همان آدم‌هایی را که توی بوشهر دیدی، در میناب و رودان و بندرعباس و تمام خط ساحل جنوب ببینی. در داستان‌های او، آنها که قاچاق می‌کنند واقعی هستند. مردم عادی هستند. قاچاقچی نیستند. همان‌طور که یکی از مسئولان وقت سیستان و بلوچستان چند سال پیش به خبرنگار «ایران» گفت که این وانت آبی‌ها (قاچاق سوخت یا سوخت‌پر) در سیستان و بلوچستان همه زندگی آنها هستند. این گزارش نمی‌خواهد از قاچاق دفاع کند. اصلاً در حیطه وظیفه و اختیاراتش نیست. چیز دیگری می‌گوید. جنوبی‌ها، آن فرصت داد و ستد و تبادل که آنها می‌توانند در کنار ساحل داشته باشند و ندارند را حق خود می‌دانند. در گفت‌وگویی که احسان عبدی پور با «داریوش غریب‌زاده» نویسنده کتاب «تشباه» دارد، غریب‌زاده شنونده را می‌برد به دهه ۴۰. به دهه‌ای که خودش متولد سال ۱۳۴۱ آن است. به شب‌هایی که هنوز کولر نبود و بچه‌ها روی پشت بام با قصه‌های مادریاشان یا آن‌طور که عبدی پور و غریب‌زاده می‌گویند با قصه‌های ننه‌هایشان و ننه‌های همسایه‌ها می‌خوابیدند. وسط این قصه از «زیست شبانه‌ها قاچاق» می‌گویند. در خانه‌هایی که به هم چسبیده بودند در کوجه‌های کوچک.

از آژان‌هایی (پاسبان‌ها) که تمام شب سوت می‌زدند، یعنی ما هستیم تا چیزی قاچاق نکنید. از خانه‌هایی که تا صبح درب حیاط‌شان باز بود. کاش احسان عبدی پور گنده نشود. در همان محله شکر می‌ماند و از «بوشهر» بگوید، از جغرافیای داغ کشیده‌ای بر لبه بالایی خلیج فارس. کاش تعداد احسان عبدی پورها زیاد شود.

دنیا پر است از آدم‌هایی که بزرگ شده‌اند. حرف‌های بزرگ می‌زنند. با واژه‌ها بازی می‌کنند و لایک می‌گیرند. کاش احسان عبدی پور گنده نشود. در همان محله شکر می‌ماند و از «بوشهر» بگوید، از جغرافیای داغ کشیده‌ای بر لبه بالایی خلیج فارس. کاش تعداد احسان عبدی پورها زیاد شود.

دنیا پر است از آدم‌هایی که بزرگ شده‌اند. حرف‌های بزرگ می‌زنند. با واژه‌ها بازی می‌کنند و لایک می‌گیرند. کاش احسان عبدی پور گنده نشود. در همان محله شکر می‌ماند و از «بوشهر» بگوید، از جغرافیای داغ کشیده‌ای بر لبه بالایی خلیج فارس.

فصل جفتگیری یوزها

یوسف‌پور می‌گوید که از یک ماه و نیم پیش ورود افراد به سایت را بسیار محدود کردند: «زودیک به ۲۰ روز گذشته هم هیچ فردی بجز یوزبان‌ها حق ورود به محدوده را نداشته است.» او دلیل این سخت‌گیری را فصل جفتگیری یوزها می‌داند و می‌گوید: «حتی به اکولوژیست و دامپزشک معتمد هم گفتیم فقط از طریق اتاق مونیتورینگ رفتار یوزها را ببینند و تحت نظر بگیرند.»

او از ضد عفونی جایگاه‌ها بعد از مدت‌ها می‌گوید: «بسیار یوزبان‌ها با ایفازر مخصوص تهیه شد. در تهیه و تأمین گوشت و مواد غذایی سعی کردیم استانداردهایی به لحاظ کاهش چربی و کیفیت گوشت داشته باشیم.»

او تغذیه یوزها را شامل گوشت گوسفند، گاو، شتر مرغ می‌داند و می‌گوید: «گاهی هم گروش یا یوسف‌پور روی تأمین مکمل‌های غذایی استاندارد تأکید می‌کند و می‌گوید: «مکمل‌های غذایی محدودی داریم و باید این مکمل‌ها را از خارج از کشور وارد کنیم.»

یافت برنامه‌ها به سمت جفتگیری یوز نری به نام «فیروز» و یوز ماده‌ای به نام «ایران» رفت. جفتگیری موفق بود. فیروز و ایران، صاحب سه توله یوز تر شدند اما پروژه تکثیر با آنها هم به سرانجام نرسید؛ هر سه توله با نقص به دنیا آمدند. بسیاری دلیل آن دانستند اما این موضوع را هرگز محیط زیست تأیید نکرد. دو توله در بدو تولد مردند. پیروز اما به ۱۰ ماهگی رسید تا او هم در نهایت بر اثر نارسایی کلیه و مشکلات گوارشی چشم از دنیا ببندد.

تمهیدات بهداشتی

یوسف‌پور به نصب آزمایشی دو چیتاران (یوز دوان) در سایت تکثیر یوز در اسارت اشاره می‌کند و می‌گوید: «چیتاران وسیله‌ای است که حیوان به دنبال آن می‌دود.» او تغییر مسیر ورود خودروها به سایت تکثیر خبری می‌دهد و می‌افزاید: «پیش از این هر کس که می‌خواست وارد سایت شود الزماً باید از کنار فنس یوزپلنگ‌ها می‌گذشت. هم یوزها خودرو و سرنشینان آن را می‌دیدند و هم آدم‌ها می‌توانستند یوزها را از دل خودروها ببینند. این مسیر را تغییر دادیم.»



دلبر، اولین یوزی بود که وارد پروژه تکثیر یوز در اسارت شد. دلبر را از پارک ملی توران در سمنان به تهران آوردند و «کوشکی» یوز تر را از میاندشت خراسان شمالی، براساس آنچه رسانه‌ها رسید جفتگیری آنها یکبار به بارداری دلبر منجر شد اما دلبر بر اثر عفونت سقط جنین کرد. در نهایت هم جفتگیری آنها به تکثیر یوز منجر شد



دولت یوز

جوان فاصله بیشتری با یوزهای قبلی (ایران، توران و دلبر) دارند. فضاها بهتر و استرس گونه‌ها کمتر شده است.» به گفته یوسف‌پور شروع به اقدامات پیشگیری یوزها در فضای پرتنش و استرس‌زایی قرار داشت. الان همه جایگاه دارند. برای همه آنها لانه ساخته شده است و جایی

برای مخفی شدن در زمان ترس دارند. او توضیح داد: «الان اگر حیوان در شرایط استرس قرار بگیرد می‌تواند خودش را مخفی کند.»

فیروز و ایران

سایت تکثیر یوزها به سمنان که انتقال